



آدم‌ها، بخصوص خود من، از رفتن به موقعیت‌های ناشناخته می‌ترسند. شاید خواندن این داستان‌ها بتواند کمی، فقط کمی و در محدوده و مختصات زندگی خودشان، بتوانند ریسک کنند و خودشان را وارد ماجراهای تازه‌تری بکنند.

قمر تقریباً یک دختر نوجوان است. خواندن روایت آن می‌تواند به دخترهای نوجوان چه نگاه جدیدی ببخشد؟

به اندازه حسرت کردن و نترسیدن. این «اندازه» خیلی چیز مهمی است! پدرمادر آگاه و به‌هوش این اندازه را می‌شناسند.

به‌طور کلی به‌نظر تان خواندن کتاب‌های سفرنامه یا رمان‌های ماجراجویی می‌تواند چه تأثیرات مثبتی برای نوجوان‌ها داشته باشد؟ بی‌نهایت تأثیر دارد. مگر ما در طول عمرمان چقدر می‌توانید سفر کنیم؟ چقدر می‌توانیم سرک بکشیم به کورترین و جذاب‌ترین جاها. طبیعتاً خواندن این سفرنامه‌ها کمک می‌کند بفهمیم چه اتفاقاتی برای یک جهانگرد

یا یک ماجراجو افتاده است. کجا گیر افتاده و کجا پولش تمام شده و چطور از مخمصه نجات پیدا کرده است. خواندن تجربه‌های آدم‌ها در هر شکل و قالبی جذاب است و تأثیرگذار.

بچه‌ها خیلی از پدر و مادرهایشان می‌شنوند که رمان‌ها را رها کنند و کتاب‌های جدی و واقعی بخوانند یا اینکه کتاب‌های داستان برای بچه‌هاست و حالا که بزرگتر شدن کتاب‌های دیگه‌ای بخوانند. به نظر تان این نگاه چه تأثیری روی بچه‌ها دارد؟

این هم از آن حرف‌های بی‌مبنا و بی‌دروپیکر برخی از پدرمادرهاست. اصلاً کتاب جدی یعنی چی؟ خواندن زندگی واقعی و روایت‌های مستند جدی است و رمان‌ها و داستان‌ها نه؟ پس تکلیف تخیل و رویاهای بچه‌ها چه می‌شود؟ شبیه یک شوخی بی‌مزه است. البته که این تصور وجود دارد. نه فقط بین پدرمادرها که حتی بین نویسندگان، مثلاً عده‌ای از آنها فکر می‌کنند پژوهش کار خیلی جدی است اما رمان نوشتن الکی و دم‌دستی. این مرزهای من‌درآوردی هیچ نتیجه‌ای ندارند.



عاشق انسان‌ها و دل‌باخته سفر

گفت‌وگویی با مترجم کتاب سفر به سرزمین‌های غریب

مریم رحیمی پور



کتاب سفر به سرزمین‌های غریب رمان نوجوانی است که به تازگی توسط واحد کودک و نوجوان نشر اطراف منتشر شده؛ ما هم در آخرین شماره قبل از نوروز یک ستون را به معرفی آن اختصاص دادیم. به همین مناسبت تصمیم گرفتیم در این شماره با مترجم کتاب، آقای قاسم فتحی، گفت‌وگویی داشته باشیم.

از چه بخشی از این کتاب بیشتر لذت بردید؟

همراه شدنش با دزدان دریایی را بسیار دوست دارم. فکر می‌کنم اوج حسرت‌قمر در تمام این داستان همین جاست. او یک لحظه هم پاپس نمی‌کشد و با تمام توان جلو می‌رود، حتی یک لحظه هم با وجود تمام مصیبت‌هایی که متحمل می‌شود اما ناامید نمی‌شود. او کارهایی می‌کند که حتی به‌خوایش هم نمی‌دید یک روز در آن موقعیت‌های عجیب‌وغریب قرار بگیرد و از آنها با موفقیت عبور کند.

کدام شخصیت کتاب برای شما اثرگذارتر بود؟ از بین آدم‌هایی که قمر آنها را ملاقات کرد دوست داشتید با کدام یکی از آن افراد ملاقات کنید و چرا؟ مادر قمر. او بود که برای حل و فصل مشکل اساسی آن روستای نفرین شده چاره‌ای پیدا کرد و به همه فهماند که سال‌ها با چه خرافات و توهمات زندگی می‌کردند. مهم‌تر از همه، در خانه آنها کتاب و اساساً خواندن و یادگیری

چرا تصمیم گرفتید کتاب «سفر به سرزمین‌های غریب» رو ترجمه کنید؟

در وهله اول فکر می‌کنم ناشر باید به این پرسش پاسخ بدهد، چون انتخاب اثری برای ترجمه به سیاست‌های ناشر ارتباط دارد و در مرتبه بعدی باید توسط کارشناسان نشر تأیید شود و دست‌آخر به مترجم سپرده می‌شود. اما سهم من از این پرسش. من در یک خانواده دوزیانه به دنیا آمدم. نیمی عربی و نیمی فارسی، البته نیمه دوم خیلی‌زود پرنرنگ‌تر شد. راستش خیلی دلم می‌خواست این کار را زودتر انجام بدهم اما می‌ترسیدم و جرأتش را نداشتم. وقتی ناشر کتاب را فرستاد باز هم ترس برم داشت اما این بار تلاش کردم جلوی خودم را بگیرم و کار را تا انتها انجام بدهم. البته حضور کسی مثل خانم بتول فیروزان به‌عنوان یک کارشناس زبان عربی خیلی خیلی مهم بود. هرکجا را نمی‌فهمیدم یا گند می‌زدم او گوشزد می‌کرد و با سعه‌صدر خطاها را که بعضاً فاحش هم بودند، تصحیح می‌کرد. از طرفی، خود قصه هم برایم جذاب بود و دوست داشتم فضای تازه‌ای را تجربه کنم.



زندگی قمر سرتاسر به سفر، سفری که خواننده را هم همراه خودش می‌کند. این قدر که تصور می‌کند در فضا و زمانی مثل آن زندگی کرده. شما به‌عنوان مترجم و کسی که درگیری زیادی با این متن داشته‌اند زمان کار روی کتاب چه احساسی داشتید؟ از زمانی که مشغول ترجمه این اثر بودید و برخورد خودتان با متن و داستان خاطره خاصی دارید؟

خیلی خوش گذشت راستش. اما جدا از احساس کلی، وطن‌دوستی قمر برایم غبطه‌برانگیز بود. او هر جا می‌رفت یادی از وطنش می‌کرد، یادی از فلسطین. در عین حال، عاشق انسان‌هاست و دل‌باخته زندگی. سفر برایش تفریح و تفنن نیست، خود زندگی است و نه حتی بخشی از زندگی. قدم‌به‌قدم راهی

امر مهمی بود. آنها در آن فضای بسته و ممنوعیت‌های بسیار در خانه‌شان کتابخانه داشتند. کتاب در خانه‌شان شأن و منزلتی داشت. مهم‌تر از همه اینکه، مادر قمر برای کشف مشکل روستایشان به هر دری زد. خسته نشد. از تهدیدها و کمبودها نترسید و تا پای جان ادامه داد و دست‌آخر توانست مشکل را حل کند. قمر با همان ویژگی‌ها در ادامه ماجراجویی کرد و هر بار که گرفتار مشکلی شد توانست راه‌حلی برایش بیابد.

در مقدمه کتاب گفته بودید که همیشه می‌خواستید انسان ماجراجویی باشید ولی امکانات این کار را نداشتم. به نظر تان خواندن کتاب‌های ماجراجویی مثل این کتاب چه قدر می‌تواند به تجربه واقعی نزدیک باشد؟

به‌نظرم خواندن این کتاب و کتاب‌هایی شبیه به این در زندگی واقعی خیلی نمی‌تواند کمک بخصوصی بکند. خوانندگان این کتاب‌ها در بهترین حالت می‌توانند تجربه جسورانه آدم‌های دیگر را بخوانند و متوجه شوند ای دل‌غافل! تا الان می‌توانستند یک کارهایی بکنند و نکرده‌اند یا اینکه برای ماجراجویی این مدلی واقعیتش این است که شیوه زندگی و طبقه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم خیلی برای پرورشیدن چنین ایده‌هایی اهمیت دارد و نمی‌شود از همه توقع داشت یک‌هو ماجراجو شوند. اصلاً همه آدم‌ها که چنین ویژگی‌هایی ندارند. من اما فکر می‌کنم با همه اینها خواندن چنین کتاب‌هایی کمی از ترس‌مان را می‌ریزد. طبیعتاً اغلب



که قمر برمی‌داشت به تجربه‌اش اضافه می‌شد و خوب این موضوع برای هر خواننده‌ای هم‌زمان که می‌تواند حسرت برانگیز باشد، ستایش‌آمیز هم است؛ بخصوص اینکه قمر یک دختر عرب است که دارد ماجراجویی می‌کند. خود خانم سونیا نمر هم ظاهراً با چنین پرسشی روبه‌رو شده بود. اینکه مگر دختران عرب ماجراجویی هم می‌کنند؟ مگر چنین چیزی هم وجود دارد؟ خوب به آدم برمی‌خورد! در نتیجه، تصمیم گرفته چنین داستانی بنویسد و فکر می‌کنم خیلی خوب هم از پستش برآمده است.



وطن‌دوستی قمر برایم غبطه‌برانگیز بود. او هر جا می‌رفت یادی از وطنش می‌کرد، یادی از فلسطین. در عین حال، عاشق انسان‌هاست و دل‌باخته زندگی. سفر برایش تفریح و تفنن نیست، خود زندگی است و نه حتی بخشی از زندگی. قدم‌به‌قدم راهی که قمر برمی‌داشت به تجربه‌اش اضافه می‌شد و خوب این موضوع برای هر خواننده‌ای هم‌زمان که می‌تواند حسرت برانگیز باشد، ستایش‌آمیز هم است